

را بپردازد. بنا برهوانع و تشریفاتى كه گفته شد در بسيارى از موارد از وقوع طلاق جلو گيرى شده يا بواسطه رجوع دوباره رشته زناشويى پيوند ميبايد.

دانشمند معروف روسى تولستوى ميگويد: سر وفور طلاق در نقاطى كه شيوع دارد سيكسرى زناني است كه خود را بانجام كارهاي مردان قادر ميدانند. فيلسوف انگليسي لاينتر ميگويد: از سال ۱۸۴۸ پنجاه و چهار سال درميانه مسلمانان ماندم و با اينكه طلاق در اسلام آزادتر است تا در ملل مسيحي در مسلمان طلاق خيلي كمتر از نصارى واقع شد مجله حقوق فلسطين ميگويد: در اتازونى در سال ۱۹۲۳ ۱۴۸،۵۵۴ فقره طلاق واقع شد در صورتيكه در سال ۱۹۲۲ ۷۰،۰۰۰ و در سالهاي ۱۹۱۷ تا ۱۹۲۱ هر سال بيش از ۵۰،۰۰۰ طلاق وقوع نيافته است (۱) مجله پاريي (۲) مورخه سپتامبر ۱۹۳۹ شماره ۱۲ جلد دوم در مقاله خاصى بنام امريكى تراژدى راجع بعات طلاق در امريكا ميگويد: «بر طبق آمار جديد در امريكا در هر شصت عروسي ده فقره طلاق واقع ميشود اين نکته مربوط بنكات اساسى اخلاق امريكائيه است. مردان زياده از حد بزنان آزادي داده اند. مزيت دختران اينست كه بيشتر هواخواه داشته اند و هدف زنان اينست كه شوهرشان بيشتر تمول داشته براي تجمل و آسايش آنها خرج كند. مسئوليت وفور طلاق در طبقات مرفه الحال متساويان بعهده مرد وزن است زيرا هر دو معنى زن آشوي را نفهميده اند مرد ميخواهد زن را بمول قانع و از مراقبت و نظارت در زندگى خود او را منصرف كرده بتهنئه مشغول التذاذ شود. شوهر امريكائى از لحاظ زيادى كار و ولع در لذات زن خود را آزاد ميگذارد زن هم آنچه ميخواهد

۱- كتاب المرأة في الاسلام ص ۴۷

میکند مع الوصف مرد تمام توقعات زن را میتواند ارضاء کند و از اینجاست که با همه مخارج و تشریفات کار بطلاق میکشد مجملاً زن برای شوهر جز در شغل اختصاصیش ارزشی قائل نیست و بالنتیجه او را برای اداره کردن خود نالایق میداند و البته بنظر احترام باو نگاه نمیکند. من از مذاکرات خشک و بی مغز زن و شوهر امریکائی تعجب میکردم فقط در مسائل خشک و بدبختی باهم صحبت میکردند مطلقاً باین معنی که ازدواج يك اتحاد منفعت طبیعی و اقتصادی و معنوی و اخلاقی بین زن و شوهر است توجهی نداشته‌اند. بیشتر علت عدم رضایت توغل زن در احتیاجات و توقعات جنسی است. زنان امریکائی بیش از هر جا اسیر تمایلات جنسی هستند و لااقل بیشتر از دیگران تظاهر میکنند. این موضوع در شمال شدیدتر از جنوب است زیرا مردم جنوب هنوز پای بند عقاید سابقند. اگر هم زن احساساتی نباشد مادر و خواهر و کسان و دوستانش او را تحریک میکنند بعلاوه روزنامه‌ها و سینماها بیشتر او را باین عواطف غیر عقلانی نزدیک مینمایند. زنان عروسی را تجارت میدانند قیمت شوهر بیول او است. ارزش زن بزیبائی او است. زن مجرب و خانه دار اینقدرها ارزنده نیست زن میخواهد از رقیبای خود جا و بیفتد مرد اگر دچار فلاکت و تنگدستی شد ولو موقتاً هم باشد زن از او رعایت نمیکند. و همینطور زیبایی و رنگ و آب زن هم اگر زائل شد بقدر زن اروپائی قیمت ندارد زیرا در اروپا رسیدگی و سختگی زن بیشتر مورد توجه است بعکس مرد امریکائی میخواهد زن خود را بتواند درستورانها و کافه هامورد تماشای دیگران قرار دهد»

در هر حال جای تردید نیست که در کشورهای که اراده زن کم و بیش در امر طلاق دخیل است طلاق شایعتر از نقاط دیگر است دادگاههای

فرانسه در سال ۱۸۹۰ به ۹۷۸۵ فقره طلاق حکم دادند که ۷۰۰۰ آن بدرخواست زن بوده است.

۳- وضعیت زن در طلاق

در این خصوص دو مورد مختلف میتوان فرض کرد که نسبت بزن تعدی شود یکی موردی است که زن پاکدامن و عقیقی پس از اینکه ایام جوانی و نیرومندی یعنی سرمایه رندگانی را در خانه شوهر صرف کرد و بسن شکستگی و ناتوانی رسید شوهر روی هوسرانی و کام جوئی او را طلاق گوید راه جلوگیری از چنین بی عدالتی و حق ناگزاری بطوریکه در چند صفحه قبل دیدیم تربیت صحیح ملی و پای بند بودن مرد بمقررات دینی و اخلاقی است بهترین قانونها در مردمی که تربیت کامل اخلاقی ندارند بهیچوجه نمیتواند حقوق افراد را تأمین و از تعدی آنها نسبت بیکدیگر جلوگیری نماید بنا بر این باتعلیمات عالیہ اخلاقی و دینی که شریعت اسلام بامت خود داده جای هیچگونه نگرانی از چنین ناروایی نمیمانند و بفرض اینکه مردی پای بند عواطف عالیہ انسانی و در بند رعایت مقررات دینی و اخلاقی نبود و چنین بی وفائی و بی انصافی را نسبت بهمسر خود روا دید بهتر این است که زن از ادامه چنین زندگی که در واقع عذاب روح فرسائی است معاف و آزاد شود. در قوانین دیگری هم که طلاق محدود بموارد خاص و اراده زن در آن دخیل است نیز مرد عملاً میتواند بوسیله بد رفتاری با زن او را مجبور بدخواست طلاق نماید. محملاً میتوان گفت از این نظر اختیار داشتن یا نداشتن زن در عمل چندان تفاوتی ندارد زیرا کمتر موردی پیش میآید که مرد پس از مؤانست و زندگی چندین ساله با یک زن و داشتن فرزندان خرد و بزرگ از او

بدون اینکه از زن گناهی سر زده باشد صرفاً زوی همسرانی او را طلاق گوید.

موضوعی که از جنبه عملی بیشتر قابل توجه است مورد دوم است که زن گرفتار همسر نامتناسبی شده بخواهد با تفریق خود را از شکنجه زندگی ناهموار نجات دهد و چون اختیار طلاق بمرده سپرده شده نتواند علی‌رغم شوهر باخذ طلاق موفق گردد. برای اصلاح چنین وضعیتی اولاً بزن حق داده شده در ضمن عقد زناشویی برای خود اختیار بگیرد که در صورت وقوع موارد خاصی از بد رفتاری خود را مطلقه سازد و ثانیاً زن میتواند پس از اثبات اینکه زندگی با شوهر برای او متضمن خطر جانی مالی یا حیثیتی است از دادگاه درخواست طلاق نماید و همچنین در صورتی که شوهر از انفاق خودداری کند و اجبار او باین امر ممکن نباشد باز میتواند بوسیله حاکم طلاق بگیرد. بطور کلی شریعت اسلام از نظر اینکه در کلیه احکام و تکالیف و در جمیع موارد استثنائی جانب افراد و آحاد امت مسلمان را رعایت و هیچکس را بهیچ صورت دچار مضیقه و عسرت نکرده باشد با وضع این اصل کلی که عسر و حرج در اسلام نیست هر مشکلی را حل کرده است باعتبار این اصل هر زنی که واقعا در معاشرت و زندگی کردن با شوهرش گرفتار عسرت و مشقت گردد میتواند از حاکم تقاضای طلاق کند.

بنا بر مقدماتی که گفته شد در قانون اسلام نفقه عاقله منحصرأ بعهدة شوهر است و محالقا زن در تحمل این بار گران سهم نیست باضافه تمام مایملک زن همیشه متعلق بشخص او و کاملاً تحت اختیار او است مضافاً باینکه مبلغی هم شوهر بنام مهریه باید بزن بپردازد در مقابل این مزایا اختیار طلاق بمرده داده شده نفقه فرزندان صغیری هم که زن موقع

تفریق دارد و وظیفه نگهداری و تربیت آنها بعهده پدر است از طرف دیگر برای زنیکه در نتیجه سوء رفتار شوهر نمیتواند بآسانی زناشویی را ادامه دهد مقدور است که بهناورین فوق چه با بخشیدن مهریه و چه بدون آن طلاق گیرد. در واقع هر سه موردی که برای امکان طلاق در قانون مدنی فرانسه پیش بینی شده تحت عنوان عسر و حرج در قانون اسلام نیز بطور کلی وجود دارد.

پس باین نتیجه برسیم که اسلام در زناشویی کلیه مشکلات زندگی را بعهده مرد که قویتر است محول کرده و از زن جز سهیمیت و وفاداری نخواسته در طلاق هم مرد را متخیر کرده است در مقابل تکالیف و مشکلاتی که بر ذمه دارد با زنی که نخواهد یا نتواند عمری سر برد تفریق نماید. برن هم حق داده از مردی که از اجحاض خائقیات با او متناسب نیست بوسیله دادگاه طلاق گیرد^۱ اینست خلاصه تعلیمات اسلام در امر زواج و طلاق و بامدافه در آنچه گفته شد بهیچوجه سزاوار نیست تصور شود حقوق زنان مسلمان در این دو موضوع مهم اجتماعی چنانچه باید و شاید رعایت نشده و ممکن است در نتیجه این مقررات مورد تعدی و ستم واقع شوند بلکه حقاً تاحدی که امکان داشته بین دو نظر رهنف اساسی جمع^۲ است یعنی در عین اینکه انقاز و استحکام مبانی تشکیل خانواددها رعایت شده حدود و حقوق مسلمة زنان نیز مورد نظر قرار گرفته است.

۱ - کلیه کشورهای اسلامی که میخواهند قوانین مدنی خود را از فقه اسلامی گرفته و در هر صورت احتیاجات حقوقی خود را با اصول مسلمة دیانت اسلام تطبیق نمایند میتوانند با توجه با اصل کلی عسر و حرج در قانون خود مواردی را پیش بینی کنند که زن در صورت مواجه با عسر و حرج بتواند شوهر را مجبور بطلاق دادن کند. جمیع مواردی که در قانون فرانسه یا قوانین کشورهای دیگر پیش بینی شده روی اصل عسر و حرج با روح دیانت اسلام قابل تطبیق است.

فصل شانزدهم

زن از نظر هواریث در قانون اسلام و قوانین اروپائی

برای اینکه ذهن خوانندگان نسبت به موضوع پر است زنان و دختران در قوانین مختلفه روشن شود این امر را از سه نظر مورد مطالعه قرار میدهم:

اول اختیار زن شوهر دار در وصیت کردن نسبت به اموال و ماترك خود *

دوم حقوق زن نسبت بترکه شوهر و پسر به عبارت دیگر میراث زوجه و مادر *

سوم حقوق دختر نسبت به میراث پدر و میزان سهم الارثی که با او تعلق میگردد *

قبل از بحث در جزئیات این سه موضوع باید متوجه بود که در خصوص مسئله ارث دو اصل مهم و اساسی وجود دارد که کلیه قوانین و مقررات ارثی جهان تحت تأثیر و نفوذ یکی از این دو اصل وضع و تدوین شده یکی تقسیم ارث است باعتبار خون و قرابت نسبی و دیگری تقسیم آن بمناسبت علقه و محبت و نزدیکی قایمی متوفی با وراثت :

اصل اولی که در حقوق اروپائی «کن سانگینی نه»^۱ یا اصل همخونی مینامند موجب شده که هر کس از حیث خون به متوفی نزدیکتر است منحصراً و بتمهائی ارث ببرد و دیگران را منع کند و حتی شخص متوفی هم نتواند بوسیله وصیت دارائی خود را بهر کس میل دارد انتقال

دهد^۱ این اصل در اسلام بعنوان الاقرب بمنع الابعاد رعایت شده از اینجا است که در اغلب و بلکه جمیع قوانین دنیا با بودن فرزند که همه خون پدر را داراست دیگری ارث نمیبرد مگر پدر و مادر که آنها هم در تمام خون بامتوفی شریکند. اصل همخونی در آداب و رسوم ژرمنها بمنتهای درجه رعایت میشده و تا موقعی که حقوق ژرمنی تحت تأثیر حقوق رومی نرفته بود قوانین و عادات ژرمنها ازدو نکته که نتیجه مستقیم این اصل است حکایت میکردند یکی اینکه ارث بهوجب وصیت را اجازه نمیدادند بلکه میراث فقط برحسب نظر قانون و قانون گذار تقسیم میشده و دیگر آنکه قانون هم جز بکسانی که همخون متوفی بودند سهم الارث نمیداد در نتیجه عیال متوفی با اینکه از لحاظ انس و علاقه از همه خویشان بهسر خود نزدیکتر بوده چون در خون با او شرکتی نداشت از میراث شوهر سهمی نمبرد، و علاوه متوفی نمیتوانست تمایل قلبی خود را بوسیله وصیت اجرا و سهمی از ماترک خود بهسرش تخصیص دهد. بعداً که حقوق رومی در عادات ژرمنی نفوذ یافت ارث بهوجب وصیت و احترام اراده متوفی بر ژرمنها تحمیل گردید و ای درعین حال آداب اولیه ژرمنی در قوانین فرانسه و بلژیک و هلند نفوذ یافته بطوریکه در این سه کشور متوفی نمیتواند با وصیت تمام دارائی خود را بهر کس میل دارد واگذار کند بلکه اگر میخواهد باید در حیات خود ببخشد و گرنه بیس از مقدار معینی با وصیت نمیتواند انتقال دهد. مقداری را که میتواند بنام مقدار قابل تصرف^۲ و آنچه حتماً برای ورثه قانونی باید بماند مقدار ذخیره یا غیر قابل تصرف^۳ مینامند.

اصل دوم عبارت از اینست که باید اراده و میل متوفی و علاقه قلبی

۱ - Succession abintestat

۲ - Quotité disponible - ۳ - Quotité reserve

اورا نسبت باشخاص محترم شمرد و چون مالك مال او است همینطور که در ایام حیوة هر گونه تصرفی در اموال خود میتواند بکند حق دارد وصیت کند تمام دارائی او را پس از مرگ بهر کس میخواهد بدهند. این اصل که بنام میراث وصیتی^۱ نامیده میشود و مبنای آن محبت متوفی نسبت به وراثت و علاقه متقابل ایشان نسبت باوست در حقوق رم بطور اطلاق رعایت میشود و بهمین مناسبت برای اولین بار در حقوق رم دیده میشود که زن و شوهر در صورت نبودن ورثه همچون از یکدیگر ارث میبرند. میراث وصیتی بیش از همه جا در قوانین کشور های امریکای جنوبی - ایتالیا اسپانیا - پرتغال - اتریش و آلمان نفوذ کرده است. در انگلستان فقط نسبت باموال منقول رعایت میشود.

برای اینکه ماخذ و منبع پیدایش دو اصل فوق الذکر را از نظر تاریخی جستجو کنیم باید به نحوه مالکیت و طرز تفکر ملل مختلفه در خصوص اصل مالکیت در اعصار گذشته مراجعه کنیم:

باقطع نظر از حقوق رومی میتوان گفت میراث وصیتی در حقوق اقوام متمدن خیلی تازه و بی سابقه است و قریب ۲۵ قرن تقسیم میراث فقط تابع نظر قانون و قانون گزار بوده و متوفی نمیتوانسته است از مال خود باوصیت بکسی چیزی بدهد. امروزه مالکیت در قوانین حقوقی کلیه ملل راقیه مالکیت فردی و شخصی شناخته میشود لکن در قرون متمادیه گذشته اینطور نبوده افراد خانواده بیک اعتبار مالك چیزی نبوده اند و دار و ندار خانواده رسماً پدر و رئیس خانواده تعلق داشته است ولی در حقیقت اموال خانواده اختصاص پدر نداشته بلکه واقعاً و عملاً مالك جميع افراد و مورد استفاده يك آنها بوده است. از این نظر

چون افراد خانواده رسماً مالک چیزی نبوده اند قهرراً حق نداشته اند نسبت بآن اموال وصیت کنند و چون در عین حال اموال مزبور حقیقتاً و عملاً خاص پدر هم نبوده و بلکه بکلیه افراد خانواده تعلق داشته پدر نیز نمیتوانسته آنها را مورد وصیت قرار دهد فقط قانون که مالکیت جمعی را بر سمیت میشناخته و اموال هر خانواده را ملک مشترک همه افراد آن خانواده میدانسته میتواند با رعایت اصل همخونی و قرابت بامرکز مالکیت یعنی قانون خانواده آنها را بین اقربای متوفی تقسیم کند. امروزه که مالکیت امر فردی و شخصی تلقی میشود هر کس میتواند نسبت باموال خود هر گونه وصیت کند ولی مع الوصف هنوز بقایای مالکیت خانوادگی در بیشتر قوانین تأثیر خود را از دست نداده علت اینکه در قانون اسلام و اغلب قوانین اروپائی از آن جمله قانون فرانسه و هلند و باریک وصیت نسبت به پیش از ثلث ترک که جز با اعضاء و رضای ورثه نافذ نیست همین موضوع است. در هر حال باید برای افراد خانواده از اموال خانواده چیزی باقی بماند. سر اینکه در بیشتر قوانین سابقه دختران از ارث محروم بوده اند همین نکته بوده که دختر بانسوه کردن بمرد بیگانه دارائی خانواده اصلی و پدری خود را بنسوخ نمرد.

در قانون سابق فرانسه (قبل از قانون مدنی ناپلئون) برای تقسیم میراث نوع و طبیعت اموال را مورد نظر قرار میدادند. ترکه متوفی مرکب بوده از اموال عالی^۱ و دانی^۲ هر یک از این دو نوع مال احکام جداگانه داشتند. در اموال عالی دواصل رعایت میشد اولاً دختران عطلقاً از این قسمت از ترکه محروم بودند نانیاً در فرزندان ذکور هم همه یا قسمت عمده متعلق به ارشد آنها بود. متعلق این طرز تقسیم همنان

مالکیت جمعی و لزوم بقای اموال هر خانواده در آن و تمرکز اختیارات مالکانه در شخص رئیس خانواده بوده است مضافاً باینکه در قرون گذشته حکومت ملوک الطوائفی مقتضی بود که اربابها (سنیور) در قلمرو خود از بین رعایا افراد جنگجو بتعداد کافی حاضر داشته باشند. اموال عالی اموالی بود که مرتبط بشرافت و نجابت خانوادگی و برای افراد جنگی لازم بود. بدیهی است اینگونه اموال بایستی با افرادی اختصاص داده شود که وجودشان برای تأمین منظور ارباب لازم است اینست که قهرراً دختران و صغار از فرزندان ذکور از این نوع تر که محروم میشدند. راجع باموال دانی مقررات دیگری وجود داشته که باز برگشت آنها باینست که حتی المقدور هستی هیچ خانواده بخارج از آن محیط انتقال نیابد. این اموال نیز بر دو قسم بوده میراثی^۳ و اکتسابی^۴ اموالی که بوسیله ارث از خانواده پدری یا مادری بمتوفی رسیده بایستی بهمان خانواده بر میگشت و اموالی که متوفی شخصاً در ایام زندگانی بدست بین فرزندانش بتساوی تقسیم میشد.

باتوجه بآنچه گفته شد میتوان اینطور نتیجه گرفت که قوانین کشورهای که بمالکیت جمعی معتقد بوده اند چون اموال پدر خانواده را متعلق بکلیه افراد خانواده میدانسته اند میراث وصیتی را اجازه نداده اند و بعلاوه چون مالک تقسیم ارث را فقط قرابت نسبی با متوفی میدانسته و علقه و محبت را میزان قرار نمیداده اند در مقررات خود برای زن و شوهر (چون از لحاظ خون از یکدیگر دور و متعلق به دو خانواده اند) و برای دختر (چون بخانه خود دیگری منتقل خواهد شد) سهمی قائل نمیشدند. بعکس قوانین مالی که مالکیت را امر فردی و شخصی تلقی

کرده اند در عین اینکه متابعت از اصل همخوانی و رعایت قرابت نسبی را لازم شمرده اند ازاده و علقه قلبی متوفی نسبت باشخاص را نیز احترام کرده اند :

در مالکیت فردی چون مالك اسمی و رسمی و حقیقی تر که شخص متوفی را میداند علی الاصول باو حق میدهند بهر نحو نسبت به مال خود وصیت کند در رعایت اصل همخوانی هم سعی کرده اند حتی الامکان مقررات قانونی با عواطف قلبیه متوفی تطبیق نماید یعنی در عین حال که قانون فرزندان سابقه اول را بر هر وارثی مقدم داشته و در طبقه بندی ورثه رعایت قرابت نسبی را کرده است علاقی قلبی متوفی را نیز تأمین و توصیه نموده زیرا فرزند میکند که انسان فرزندان بلا واسطه خود را از همه بیشتر دوست دارد و همینطور مقدار محبت بنسبتی که قرابت دور و ضعیف میشود تخفیف خواهد یافت پس هم خون و هم اراده فرضی متوفی هر دو رعایت شده است حال اگر کسی برخلاف این حدس و فرضیه بیگانه را بیش از خویشان خود دوست داشت میتواند منظور خود را بوسیله وصیت تأمین نماید. همچنین برای اینکه رعایت اصل همخوانی با اراده خاص متوفی بر خورد فاحش و کسی مجبور نشود بر خلاف میل برای دشمن خود ولو فرزندش باشد ارث بگذارد در اغلب قوانین مواردی که فوریت مورت در نتیجه سوء قصد و جنایت مستقیم یا غیر مستقیم وارث واقع شود یا وارث با علم از کیفیت جنایت آنرا اخفاء و از اظهار اطلاع خود داری کند یا اینکه مورت را بجرمی متهم کرده و بعداً بی اساسی انهام ثابت شده باشد از سهم الارث قانونی خود محروم میشود پس میبینیم میل و اراده متوفی چه صریح باشد چه ضمنی و فرضی در این قبیل قوانین رعایت شده منتها يك نکته قابل توجه است و آن اینکه در بعضی موارد قانون بنام

حفظ مصالح مجتمع مداخله و از اعمال اراده افراد جلوگیری میکنند مثلاً
باینکه بر طبق اصل کلی هر کس در اموال خود مختار است هر گونه
تصرفی بخواهد بکند مع الوصف قانون صغار و رشکستگان و دیوانه ها
را از مداخله در اموال خود منع کرده قانون مدنی فرانسه از زن و شوهر
دار صلاحیت تصرف در اموال بدون اجازه شوهر را سلب نموده در این
موارد نه فقط مباحث جامعه مقننی بوده قانون از سلطه اشخاص نسبت
به اموال خودشان جلوگیری کند بلکه تأمین منابع و حفظ مصالح همیمن
اشخاص هم اینگونه ممانعت ها را ایجاد مینماید. در موضوع ارث هم
قانون فرانس در مورد منوبات قایی متوفی معمولاً با سنت عمومی آفرینش
تطبیق مینماید. یعنی محبت و علاقه او با اشخاص به نسبت قرابت و انتسابی
است که در خون با او دارند و بنا بر این با طبقه شدی که قانون در ورته و
سهم الارث آنها در دو منادور مورد هم تأمین گردیده است. حال اگر
کسی برخلاف فاعده قانونی اقدام نماید و اسباباً دور را بر نزدیک ترجیح داد
میتواند تا حدی که مصالح جامعه بر خورد نکند بوسیله وصیت قسمتی
از اموال خود و سهمی برده فاعده آن را با بخشش دهد. لیکن این آزادی
و اختیار برابر با حدی است که صاحب جامعه و انتظامات عمومی اعلمه
وارد سازد. دیانت اسلام و قانون مدنی فرانسه و صحبت را نسبت بییش
از ثبات تر که با فاعده آن است و سایر قوانین هم در بیس حدی برای آن
قائل شده اند. که در قانونی اجازه داده بر حذف قواعد طبیعی متوفی
تمام اراده خود را در اموال و اقامه دارائی خود را به سکنان نخصص داده
در سه قانونی راه ممانعت و حریم را در دو منادور قرار داده و باینکه میدانیم در عصر
حاضر در عموم قوانین با ممانعت فرینت منادور است و جمعی گردیده و
بهیمن مناسبت میراث در سبب اجازه داده اند بر اضافه در میراث قانونی

هم با احترام میل و علاقه قلبی متوفی برای عیالش که گرچه همسخون او نیست و به خانواده اصلی خود برخواهد گشت ولی از نظر همسری و مؤانست مورد تعلق خاطر او است حقوق میراثی قائل شده اند و همچنین برای دخترش که گرچه با شوهر کردن بهرد بیگانه عضو خانواده دیگری خواهد شد لکن پاره تن^۱ محبوبه پدر است سهم الارث قرار داده اند.

در این بهبودی که در حقوق زنان و دختران از لحاظ موارث صورت گرفته غیر از آنچه راجع به مالکیت فردی و جمعی گفته شد عامل مهم دیگری هم مداخله داشته و آن عبارت است از رشد و رقاء موقعیت و حیثیت اجتماعی زن که چنانچه در فصول گذشته مشروحاً دیدیم پیشرفت تمدن متدرجاً امتیازاتی را که نقص تربیت و بی توجهی جامعه بین مرد و زن گذاشته بود لغو و زن را با اعطاء استقلال و شخصیت حقوقی مفتخر و باستیفاء و استنفاد کلیه حقوق خود نائل ساخته است.

پس از فراغ از این مقدمات بمطالعه سه موضوعی که در ابتدای فصل دیدیم میپردازیم:

۹ وصیت

شریعت اسلام از جهات اصلاحاتی که نسبت باوضاع و احوال زنان امت خود کرد این بود که زن را مالک بالاستقلال دارایی خود شناخته و مرد (پدر - شوهر - پسر و برادر) را هیچگونه حق دخالتی در امور مالی زن نداده است بنا بر این چون زن در کلیه معاملات حقوقی از عقود و ایقاعات مختار و آزاد است در وصیت هم اختیار کامل دارد که بهر نحوی که میل داشته باشد اموال خود را با رعایت حدود و مقررات عمومی مورد وصیت قرار دهد.

قانون مدنی فرانسه هم باینکه زن را از نظر معاملات مالی تابع شوهر و نیازمند اجازه او قرار داده استثنائاً در امر وصیت او را آزاد گذاشته و همان حقوق و اختیاراتی را که مرد در امر وصیت دارد بزین اعطاء کرده است منطبق این استثناء چون در فصل دهم توضیح داده شده اینجا از ذکر آن صرفنظر میشود. بعکس در بیشتر کشورهای امریکای شمالی (اتازونی) زن شوهر دار حق ندارد نسبت باموال خود وصیت کند مگر شوهر اجازه دهد یا در عقد زناشویی این حق را برای او شناخته باشد. در پانسیلوانی و تیوجرزی و ماری لندزن نسبت بسهم الارث منقول شوهر خود حق ندارد. در ماساچوست اگر فرزند نباشد شوهر نصف دارائی زن را ادرت میبرد و وصیت زن نسبت باین نصف نافذ نیست. در کشورهای اروپای جنوبی و مخصوصاً مراکش مذهب کانولیک بطور کلی حقوق زن و مرد از لحاظ آزادی در امر وصیت متفاوت است.

۴- میراث مادر و زن

الف میراث مادر

در قانون مدنی فرانسه از لحاظ نسب چهار طبقه وارث وجود دارد که هر طبقه طبقه بعد از خود را از میراث محروم میسازد و در هر طبقه هم هر درجه درجه بعد از خود را منع میکند. طبقه اول فرزندانند که با بودن آنها طبقات دیگر ارث نمیرسد. طبقه دوم که طبقه متوسط خوانده میشوند پدر و مادر و برادر و خواهرند. یک ربع تر که متعلق بپدر و یک ربع بمادر و نصف دیگر بین خواهران و برادران تقسیم میشود. خواهر و برادر مثل بر و دختر متساویاً ارث میبرند. چنانچه میدانیم ترجیح دکور بر انان و ارشد و غیر ارشد که در قانون سابق وجود داشته بوسیله قانون مدنی ناپلئون حذف و ملغی شده است. اگر بین برادران و خواهران

بمعنی با متوفی از زان پدر و مادر و بعضی دیگر فقط از زیات پدر یا یک مادر باشند سهم الارث آنها را در قسمت میکنند آنها که از زیات پدرند بالتساوی از زیات قسمت و آنها که از زیات مادرند بالتساوی از قسمت دیگر و آنها که با متوفی از زیات پدر و مادرند از هر دو قسمت ارث میبرند. اگر ورثه عبارت باشند از پدر و برادران یا مادر و برادران یک ربع سهم پدر یا مادر که حیوة ندارد بسهمیه برادران اضافه میشود همچنین اگر هیچیک از حیوة نداشته باشند تمام تر که متعلق به برادران و خواهران خواهد بود. طبقه سوم اجداد و طبقه چهارم اعمام و احوال و فرزندان آنهاست. منتها اینجانسبت بقاعده نلی یا استثناء وجود دارد و آن اینست که در نتیجه سوابق تاریخی که قبلاً راجع باموال دانی متذکر شدیم طبقه سوم و چهارم با هم شریک میشوند باین توضیح که بنام قاعده فائت،^۱ تر که را بدو قسمت متساوی تقسیم میکنند بکنی متعلق بورثه پدری و دیگری مختص بورثه مادری. در هر باب از دو خط ارثی که از حیث درجه نزدیکتر است تمام نصف را ارث میبرد بنا بر این جد یا جدّه پدری سایر خویشان پدری متوفی را که از لحاظ طبقه یا درجه دورترند محروم و تمام نصف را ارث میبرند ولی نسبت بنصف مادری تأخیری ندارند مثلاً جد یا جدّه پدری با ناله زاده متوفی یا اولاد خاله زاده یا اولاد اولاد او در تمام سهم الارث شریک میشوند^۲ همچنین جد یا جدّه مادری با یکی از عمو زاده های متوفی شریک میشود البته در صورتیکه در هر دو خط جد یا جدّه وجود داشته

۱ - Article ۲ - سال ۱۹۱۷ بر طبق قانون مدنی فرانسه

عمو زاده ها و خاله زاده ها درجه دوازدهم از متوفی ارث میبردند و پس از آن تر که بدو اسامی می یافت. در تاریخ ۳۱ دسامبر ۱۹۱۷ بر طبق پیشنهاد دولت و تصویب مجلس نمایندگان امکان ارث بردن را تا درجه چهارم محدود کردند مجلس سنا این اصلاح بند را تعدیل و بدرجه ششم محدود ساخت.

باشد دیگر اعمام و احوال و فرزندان آنها ارث نمیبرند . باید دانست که يك جزء از وراثت طبقه دوم نیز با وراثت طبقه چهارم ممکن است شريك شوند یعنی پدر و مادر با اعمام و احوال متوفی شرکت نمایند مثلاً پدر با خاله زاده یا مادر با عم و زاده . این موضوع باز متکی بقاعده قانت است منتها اینجا ماده ۷۵۴ قانون مدنی باز مزیتی برای پدر و مادر قائل شده است باین تعبیر که پدر یا مادر نصف ترکه را میبرد و نصف دیگر متعلق به عموزاده یا خاله زاده خواهد بود باضافه پدر یا مادر مادام العمر مالك ثلث منافع سهم الارث عموزاده یا خاله زاده نیز میباشد :

بالجمله در قانون مدنی فرانسه مادر در صورتیکه متوفی فرزند داشته باشد هیچ ارث نمیبرد و در صورتیکه برادر یا خواهر داشته باشد ربع ترکه را میبرد و در صورتیکه فقط پدر یا خویش پدری دیگری داشته باشد نصف و اگر معالقا خویش پدری نداشته باشد تمام ترکه باو تعلق میگیرد .

در قانون اسلام مادر با وجود فرزند هم ارث میبرد و این نتیجه تعظیم مقام مادر و تعبیر کامل اصل همخونی است در صورتیکه متوفی فرزند نداشته باشد يك ثلث از ترکه متعلق بمادر و بقیه مخصوص پدر خواهد بود و اگر فرزند داشته باشد هر يك از اربع سددس میبرند . همچنین اگر متوفی برادر و خواهر داشته باشد گرچه آنها ارث نمیبرند ولی در تقلیل سهم الارث مادر مؤثرند در این صورت سددس بیشتر نمیبرد و بقیه متعلق بپدر میشود . شاید علت این تقلیل چنانچه بعداً راجع بسهم الارث دختر خواهیم دید اینست که در اسلام پدر فقط مسئول معاش فرزندان است از این جهت پنج ششم ترکه سهم او خواهد بود . در صورتیکه ورنه متوفی عبارت از فرزند و مادر باشد باز مادر يك سددس

میبرد و اگر فرزند و پدر هیچکدام وجود نداشته باشند تمام تر که به مادر تعلق خواهد یافت. در هر حال در شریعت اسلام مادر جزو طبقه اول از وارث محسوب شده و در هر صورت از تر که فرزند نصیب دارد^۱ به میراث زوجیه.

در قانون سابق فرانسه بین مناطقی که تحت تأثیر قوانین رومی قرار گرفته بوده اند با مناطقی که مورد نفوذ آداب ژرمنی واقع شده بودند تفاوت بود. در مناطق رومی بزن حق میدادند از منافع تر که شوهر متوفی استفاده کنند نواحی ژرمنی مطلقاً برای زوجیه متوفی حقی قائل نبودند مگر در «پیمان مالی زناشویی» برای اوسهمی معین شده باشد. قانون مدنی ناپلئون زوجیه را در عداد وارث قرار داد لیکن فقط در صورتی که هیچیک از چهار طبقه ورثه نسبی تا دوازدهمین درجه وجود نداشته باشند. و چون زمان تدوین قانون مدنی خویشان تا درجه دوازدهم ارث میبردند بنا بر این کمتر موردی اتفاق میافتاد که زن از تر که شوهر ارث ببرد.

این بی اعتنائی بحقوق زن با اصلی که قانون گزاران فرانسوی در ۱۸۰۴ نسبت به موضوع موارد ارث در نظر گرفته بودند تباین کلی داشت زیرا تقسیم ارث در قانون مدنی فرانسه بیش از هر جا تابع اصل محبت^۱ — دوفته اسلامی ورثه بر سه قسمند: اول وراثی که بقرض ارث میبرند دوم آنهایی که بخویشاوندی میبرند. سوم اشخاصی که هم بقرض و هم بقربت از تر که سهم دارند. ورثه فرضی خویشانی هستند که در قرآن مجید سهمشان معین شده و آنها دو حایته اند. در خویشانی نسبی مادر و در اقوام نسبی زن و شوهر. وراثی که هم بقرض و هم بقربت ارث میبرند عبارتند از: پدر — دختر — دختران خواهر — خواهران — خویشان مادری — بقیه ورثه فقط بوسیله قربت ارث میبرند صلا پس از این قبیل است زیرا در قرآن مجید سهم معینی برای پسر ذکر نشده و فقط با طریق اجمال ذبحق بودن او و فرزونی سهم الارثش بر سهمیه دختر تصریح گردیده است.

به علاقه باطنی متوفی نسبت بورئه بوده و از همین نظر چون زن و شوهر
 در ایام حیوة بیش از هر يك از سایر خوبشاونندان بایکدیگر تماس نزدیک
 به موازات کامل دارند در شورای دولتی موقع طرح و تنظیم قانون یکی
 از افراد شوری مال ویل^۱ پیشنهاد کرد برای زن در صورت فقر و
 ناتوانی و در موردی که نظر بوجود سایر ورئه مطلقاً از ترکه که محروم
 است حقی نسبت به منافع ترکه قائل شوند، تریل هارد^۲ عضو دیگر
 شوری جواب داد در ماده ۵۵ يك ثلث از منافع برای زوجه پیش بینی
 شده این جواب همه وحشی شخص مال ویل را متقاعد کرد در صورتیکه
 حقیقت نداشت و تریل هارد این موضوع را با موضوع حقی که نسبت به منافع ثلث
 ترکه برای پدر و مادر متوفی در صورت وجود اعمام و احوال قائل شده بودند
 اشتباه کرده بود و این اشتباه مورد توجه هیچیک از هیئت دولت
 و نمایندگان پارلمان و سنا واقع نشد و موضوع به همین حال باقی ماند تا
 سال ۱۸۹۱ که برای زن سهم الارث نسبتاً بیشتری تعیین کردند ضمناً در
 خلال این سالها بعضی اصلاحات جزئی در این خصوص بعمل آمده مثلاً
 قانون ۱۴ ژوئیه ۱۸۶۶ برای زن حق منفعت نسبت به آن قسمت از دارائی شوهر
 که از دسترنج خود تحصیل کرده قائل شده است همچنین قانون مورخه
 ۲۵ مارس ۱۸۷۳ مقرر میدارد زوجه اشخاصی که در مستعمره کالدونی
 جدید بسر میبرند اگر شوهرشان بدون اولاد بمیرد مالک نصف آنچه
 شوهر در مستعمره بدست آورده میشوند و اگر اولاد از او باقی مانده
 باشد مالک ثلث منافع آن مال خواهد گردید. فرمان مورخه ۳۱ اوت
 ۱۸۷۸ و فرمان مورخه ۱۸ ژانویه ۱۸۹۵ بزوجه اشخاص مزبور حق
 میدهد که نصف یا تمام منافع املاکی را که دولت بنام امتیاز بآنها

واگذاشته اوست بپردازد نصف در صورتیکه شوهرشان فرزندی داشته باشد و تمام در وقتي که بدون فرزند فوت کند .

قانون مورخه نهم مارس ۱۸۹۱ میراث ثابتی برای زوجه متوفی پیش بینی کرده که در هر صورت زن از میراث شوهر محروم نشود لکن چون ماخذ این میراث انس و علاقه زن و شوهر یکدیگر است ارث بر زن مهر و طایفه است که زن و شوهر در حین وفات در حال تفریق جسمانی نباشند و است که تفریق جسمانی از لحاظ حقوقی با طلاق تفاوت دارد در طلاق دیگر علقه زوجیت بین مرد و زن وجود ندارد تا زن بعنوان زوجیت ارث بر مرد بعکس در تفریق جسمانی هنوز رابطه زناشویی گسیخته نشده و مرد و زن از قید تعهداتی که نسبت بهم داشته اند آزاد نشده اند و هیچکدام نمیتوانند مجدداً ازدواج کنند بنابراین باید بر حسب قواعد کلی چنین زنی از تر که شوهر ارث بر د ولی از آنجائی که مالک و میزان توارث مهر طرفین یکدیگر است و وضعیت تفریق جسمانی از کدورت خاطر و بی علاقه زوجین حکایت میکند قانون چنین زن و شوهری را از تر که یکدیگر محروم کرده است . بر طبق قانون مصوب سال ۱۸۹۱ در صورتیکه شوهر بدون داشتن فرزند یا وراثت نسبی دیگری فوت کند تمام تر که اصلاً و منفعتاً متعلق بزنی خواهد بود و در صورتیکه وراثت نسبی در بین زن فقط از منافع يك قسمت از تر که ارث میبرد . میزان سهم الارث زن بنسبت معکوس تابع شدت وضعف قرابت ورثه بامتوفی است :

۱ - در صورتیکه متوفی فرزند داشته باشد زن منافع یک ربع از تر که را بارت میبرد .

۲ - در صورتیکه فرزندان متوفی از مادر دیگری غیر از زوجه فعلی باشد زن معادل منافع سهم الارث یکی از فرزندان ارث میبرد ولی

در عین حال نباید این مقدار از منافع يك چهارم کلیه تر که بیشتر باشد
مثلاً اگر مردی با داشتن چهار فرزند که تمام یا بعضی از آنها از عیال فعلی
او نیستند وفات نماید عیال متوفی را بجای فرزند پنجمین فرض میکنند
و چون فرزند پنجمین مانند هر يك از فرزندان يك پنجم از تر که رامیبرد
عیال متوفی هم بمنافع يك پنجم تر که ذیحق خواهد بود اگر متوفی يك
یا دو فرزند که هر يك یا هر دو از عیال دیگر هستند داشته باشد عیال او
بجای فرزند دوم یا سوم فرض میشود و قاعدتاً بایستی منافع نصف یا ثلث
تر که رامیبرد لکن بیش از منافع يك چهارم باو داده نمیشود.

۳ - در صورتیکه ورثه متوفی عبارت باشد از فرزندان نامشروع
یا فرزندان مشروع فرزند نامشروع یا برادر و خواهر یا پدر و مادر و اجداد
عیال متوفی منافع نصف تر که را بارت میبرد.

۴ - قانون مورخه ۲۹ آوریل ۱۹۲۵ برای مزید بهبود وضعیت
میراثی زن در تکمیل قانون سابق الذکر مقرر داشته که اگر ورثه غیر
از اشخاصی باشند که تا کنون ذکر شده اند (اعمام و احوال و فرزندان
آنها) زن نسبت بکلیه رقیبات تر که حق انتفاع دارد. چون استفاده از
حقی که قانون راجع به منافع اصول و رقیبات تر که برای زن قائل شده
ممکن است در عیال مواجبه با اشکالات زیادی گردد زیرا چنین ملکسی
کمتر خریدار پیدا میکند و بنا بر این مانع نخواهد توانست مادامی که
زن حیات دارد آنرا بهیچ روی مورد استفاده قرار دهد اینست که قانون
بورثه اجازه داده از زن تقاضا و باو تحمیل نماید که بجای حق الانتفاع
مادام الحیوة سالیانه مبلغ معینی دریافت دارند. در صورتی که ورثه در
این موضوع متفق الکلمه باشند زن ناچار باید قبول کند و اگر اختلافی
داشتند دادگاه رسیدگی کرده بنحو مقتضی حکم میکند. همچنین

اگر راجع به مبلغ و کیفیات تأمین و تضمین پرداخت آن اختلافی بین طرفین روی دهد باز تعیین تکلیف بعهده دادگاه خواهد بود.

تاقیل از آوریل سال ۱۹۱۷ چنین مقرر بود که اگر زن شوهر کرد و ورثه فرزند یا فرزندان متوفی بودند حق الانتفاع او ملغی میگردد منطبق این تصمیم این بوده که اولاً زن پس از شوهر کردن دیگر چندان از لحاظ مخارج ضروری زندگی در مضیقه نبوده و در نتیجه بحق الانتفاع سابق نیازمند نیست و ثانیاً نمیخواسته اند زن ثروت خانواده شوهر سابق را با بودن فرزندان بخانه شوهر جدید ببرد و این امر با یکی از مظاهر اعتقاد به مالکیت جمعی و لزوم ابقای ثروت هر خانواده میباشد.

در سال ۱۹۱۲ در نتیجه فشار جنک و احتیاج شدید به تکثیر نفوس و تسهیل تولد و تناسل متوجه این نکته شدند که این تصمیم زنان بیوه را از شوهر کردن و مردان را از زن گرفتن (چون حقوق و مقررات میراثی برای زن و شوهر یکسان است) باز خواهد داشت لذا قانون مورخه سوم آوریل ۱۹۱۲ مقررات سابق نسبت با لغاء حق الانتفاع زن را نسخ و در هر حال این حق را برای زن تثبیت نمود.

باید دانست که محدودیتی که برای مورث در خصوص وصیت سابقاً ذکر شد استثنائاً در مورد توارث زن و شوهر در قانون فرانسه وجود ندارد باین تعبیر که شوهر میتواند نسبت بتمام سهم الارث زوجه خود بمنفع غیر وصیت کند^۱ در صورتیکه در مورد سایر ورثه چنانچه دیدیم ناچار مقداری از ترکه بنام مقدار ذخیره باید از وصیت معاف باشد

۱ - احکامی که نسبت بمیراث زن گفته میشود عیناً نسبت بمیراث شوهر هم وجود دارد و بطور کلی سهم الارث زن و شوهر مساوی و حدود آن یکسان است منتهی چون منظور فقط ذکر حقوق میراثی زن بوده از تفصیل حقوق شوهر خودداری شده است.

ممکن است شوهر بدون اینکه ترکه خود را بفتح شخص بخصوصی مورد وصیت قرار دهد فقط زن را از ارث محروم دارد^۱ تنها رعایتی که از چنین زنی شده اینست که اگر زن هیچگونه تمول و مکتبی نداشته و برای مصارف ضروری زندگی نیازمند مساعدت دیگران بود قانون باو حق داده معادل احتیاجات روزانه از منافع ترکه استفاده و بسدینوسیله ارتزاق نماید.

در شریعت اسلام زن در هر صورت از ترکه شوهر ارث میبرد اگر متوفی فرزند داشته باشد یا نه هشتم و اگر نداشته باشد یک چهارم ترکه متعلق باو است و در صورتیکه هیچگونه وارث دیگری وجود نداشته باشد بر طبق نظر بیشتر فقها بقیه ترکه نیز بعنوان رد بزوجه تعلق خواهد یافت در مورد طلاق اگر رجعی باشد و شوهر در ایام عده وفات کند زن ارث میبرد در غیر اینصورت چون دیگر عاقله زوجیت وجود ندارد از یکدیگر ارث نمیبرند. اگر زن از متوفی فرزند داشته باشد نسبت به تمام رقبات و اقالم ترکه حق ارث دارد و اگر از او فرزند نداشته باشد بعضی معتقدند که از اعیان غیر منقول ارث نمیبرد فقط از اموال منقول و عرصه غیر منقول حق دارد باین توضیح که عمارات و اشجار را تقویم کرده از قیمت آن حصه زن را میپردازند بعضی دیگر از فقها بر آنند که فقط در مورد خانه از عین زمین محروم است و نسبت با مملک مزروعی با دیگران تفاوتی ندارد سید مرتضی فقیه و دانشمند بزرگ شیعی معتقد است که هر گونه زمین (خانه ملک - معدن و غیره) را باید تقویم کرده سهم زن را از قیمت بپردازند.

۱ - این خصوصیت آزادی و محدود نبودن در وصیت زن و شوهر نسبت به سهم الارث یکدیگر بازناشی از اینست که قوانین ارثی فرانسه پیش از همه جا بر اصل معیبت متقابل متوفی و ورثه مبتنی است

۳ = میراث دختر

در قانون مدنی فرانسه و بیشتر کشورهای مغرب‌زمین میراث دختر و پسر متساوی است لکن بطوریکه در صفحات گذشته دیدیم در قرون سابق اینطور نبوده بلکه در بسیاری از قوانین مطلقاً بدختر سهم الارث نمی‌دادند هنوز هم حتی در بعضی نقاط متمدن گیتسی این رویه معمول است. در فرانسه تا قبل از تدوین کد ناپلئون یعنی تا آخر قرن ۱۸ پسر بر دختر و ارشد بر غیر ارشد از لحاظ ارث برتری قابل ملاحظه داشته دختر جز از یک قسمت^۱ از اموال «بیقدر و قیمت» یا «دانی»^۲ پدر ارث نمی‌برد اموال عالی^۳ و اموال موروثی^۴ پدر متعلق بارشد فرزندان ذکور بود آداب و رسوم قدیم فرانسه در ناحیه لاند و پیرنه دختر را مطلقاً از ترکه پدر محروم می‌کرد. میراث پدر مخصوص پسران بود ترکه مادر را بین پسران و دختران بتساوی قسمت می‌کردند.

در قانون مدنی ژاپن هنوز هم سهم الارث دختر خیلی ناچیز است کد ژاپن در ماده ۹۷۰ بین اموالی که متوفی از طریق ارث بکف آورده با آنچه شخصاً در ایام زندگی تحویل کرده تفاوت گذاشته است. اموال موروثی خاص پسران و در غیاب آنها متعلق بیسران درجه دوم (نواده) خواهد بود و در صورتیکه فرزند ذکور از هیچ درجه وجود نداشته باشد بخویشان ذکور از طبقات دوم و سوم تعلق خواهد گرفت. اموال اکتسابی نیز متعلق بیسران متوفی است لکن در غیاب آنها بدختران میرسد. ماده ۲۸۸ همان که مقرر میدارد: دختری که شوهر کرد جزو خانواده شوهر محسوب است و دیگر بخانواده اصلی خود بر نمی‌گردد

۱ — قسمتی که متوفی در زمان حیات بدست آورده. Acquêts

۲ — Rotoutiers ۳ — Nobles ۴ — propre

نجز باطلاق و بالنتیجه این قبیل دختران تا در خانه شوهر هستند از میراث خویشان نسبی خود محروم خواهند بود.

در چین دختران فقط موقع شوهر کردن مقداری اثاثیه بنام جهیز از پدر یا مادر میگیرند و از میراث آنها محرومند. در ارمنستان قدیم فقط بموجب وصیت ممکن بود چیزی بدختر بدهند ژوستی نین در سال ۵۳۵ امر کرد مانند روم وضعیت دختر و پسر را یکسان کردند. در صربستان قراطاغ - ملداوی و یونان قبل از جنگ بین الململی گذشته دختر ارث نمیبرد جز با نبودن پسر آنها از آنچه متوفی شخصاً تحصیل کرده است. در روسیه تزاری هم دختر را نسبت باموال پدر باوجود پسر محروم میکردند. در مجارستان ربع ترکه را بین دختران هر چند نفر باشند تقسیم میکنند و سه ربع متعلق بفرزندان ذکور است. در کشور های اسکانندیناوی : سوئد - نروژ و دانمارک بدختر بجای سهم الارث فقط موقع زناشوئی جهاز میدادند و امکان ازدواج فقط به رأی دهنده جهیزیه پدر یا مادر یا برادر یا نزدیکترین خویشان ذکور و با نبودن این اشخاص قیم منوط بود. در ۱۲۶۲ برای دختر سهم الارثی معادل ثلث سهم پسر قائل شدند. در سال ۱۸۷۲ سهم الارث پسر و دختر مساوی شد. در بیشتر از نواحی سوئیس (کانتون ها) پسر بیش از دختر ارث میبرد. در لیوسرن و زوگ از ترکه پدری پسر ۵ و دختر ۴ سهم میبرد لکن سهم پسر و دختر نسبت بترکه مادری مساوی است. در تورگوین پسران همیشه در غیر منقول ۱۵ صدم و در منقول ۵ صدم بیش از دختران میبرند. در فریبورک پسران یاک پنجم ترکه خالص را (پس از ادای دیون و مخارج ترکه) قبلاً میبرند بعد بقیه بطور تساوی بین پسران و دختران تقسیم میشود. در زوریخ تا سال ۱۸۵۵ دختر از ترکه پدری نصف پسر ارث میبرده در سال مزبور اکثریت

ملت با ۲۵۲۵۱ رأی در مقابل ۱۶۲۳۶ رأی خواستار تساوی شدند. در کاتن مزبور کتابخانه و ساعت و زنجیر ساعت و انگشتر و تمام جواهر آلات و آنچه مربوط بترتیب شخص متوفی بوده به ارشد پسران تعلق مییابد (مانند حبوه در اسلام) بشرطی که قیمت کلیه آنها از ۵ درصد تر که تجاوز نکند اگر تجاوز کرد قیمت آنچه تجاوز کرده و باید بتر که رد کند. در انگلستان تمام ورثه ذکور نسبت باموال غیر منقول برانات ورثه مقدمند ولی باقیمانده ارشدیت یعنی پسر ارشد سایر پسران را هم محروم میکند حتی اگر بشر ارشد فوت کرده باشد فرزند ارشد او بر همه ورثه حتی بر پسران بلاواسطه متوفی مقدم است. این مقررات از نهایت علاقه قانون گزار ببقای املاک و اراضی موروثی هر خانواده و تمرکز شخصیت و اختیارات در فرزند ارشد آن خانواده که در همه شئون زندگی سمت ریاست دارد حکایت مینماید. در مذهب یهود دختر با بودن پسر مطلقاً از ارث محروم است.

در شریعت اسلام اصولاً میراث دختر معادل نصف سهم الارث پسر است و در صورتیکه جز یک دختر از طبقه اول نباشد تمام تر که متعلق باو است (نصف بصورت فرض و نصف دیگر بصورت رد) و اگر وارث منحصر بدو دختر یا بیشتر باشد باز تمام تر که بالتساوی بین آنها تقسیم میشود (دوثلث بصورت فرض بقیه بعنوان رد) در صورتیکه پدر و مادر یا یکی از آنها با دختر یا دختران در میراث شرکت داشته باشند یک ششم بصورت فرض بهر یک از ابوین تعلق میگیرد نصف یا دوثلث (بسته باین است که یک دختر باشد یا بیشتر) هم متعلق بدختر یا دختران است بقیه که بر حسب اختلاف موارد ممکن است یک ششم یا دو ششم باشد (و نیز ممکن است چیزی باقی نماند و آن در صورتی است که ابوین هر دو حیوة داشته